



## وام‌واژه‌های فارسی دیوان ابن‌هانی؛ شاعر شیعه اندلس

علی صیادانی

### چکیده

تعامل و برخورد زبان‌ها باهمدیگر پدیده‌ای است که قدمت آن به آغاز و پیدایش نخستین تمدن‌های انسانی می‌رسد. این تعامل و برخورد زبانی به‌خوبی از روابط و رفتار انسانی هر دوطرف خبر می‌دهد و نقش مرزها و فاصله‌های جغرافیایی را در ارتباط و تمدن انسانی کنار می‌زند و از بین می‌برد. یکی از بارزترین مصادیق این تعامل زبانی، وجود واژه‌های دخیل یک زبان بیگانه در زبان مادر است. با بررسی و استخراج این واژه‌ها به‌خوبی می‌توان به ارتباط و پیوند ناگسستنی انسان‌های آن دوره پی‌برد.

این تعامل در دیوان ابن‌هانی به شکل واژه‌های فارسی نمود دارد و شکل و نوع کاربرد این واژه‌ها مبین این امر است که شاعر عمدتاً این واژه‌های فارسی را به مانند مضامین شعری‌اش از شعرای عصر عباسی و عصر جاهلی اخذ کرده است و نشان‌گر نوعی تقلید در به‌کارگیری این واژگان است. از طرف دیگر، درصد بیشتر این واژه‌های دخیل به واژه‌های مربوط به طبیعت مانند گل‌ها و واژه‌های مربوط به بُعد نظامی است. عمده واژه‌های فارسی دیوان ابن‌هانی عبارتند از: سَبْرَال، سَنَابِک، الْجُمَان، مِسْک، مِیَادِین، جَهَنَّم، عَسْکَر، قَبَاذ، بَهْرَامِ گور، کِیْسَرِی، آل ساسان، گل نرجس و یاسمین، جُلُنَّار، البَنْفَسَج، سُرَادِیق، الإِبْرِیز، النَّسِیجِ الخُسْرَوَانِی، سَوْدِیْق، تاج، صَوْلِجَان، اُنْک.

در این پژوهش، سعی نگارنده آن بوده که به بررسی واژه‌های فارسی دخیل در دیوان ابن‌هانی الاندلسی بپردازد. از این رو با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی به ریشه‌یابی این واژه‌ها پرداخته و بارمعنایی‌ای که در شعر ابن‌هانی القا می‌کنند، تبیین شده است.

**کلیدواژه‌ها:** ابن‌هانی، واژه‌های فارسی، اندلس، دخیل، مُعْرَب

## ۱. مقدمه

مُعَرَّب، واژه‌ای است که از زبان دیگری به زبان عربی راه یافته است (عطیه، ۱۹۹۴م: ۱۳). خواه به همان صورت به کار رفته باشد، خواه در آن دگرگونی پدید آمده باشد. این گونه واژه‌ها در عربی فراوان است. دانشمندان پیشین برخی از آنها را بازشناخته و در نوشته‌های خود یاد کرده‌اند؛ مانند: "المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم" از جوالیقی و "شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل" از شهاب‌الدین خفاجی. این دانشمندان در روزگاری می‌زیستند که نه زیانشناسی به معنی امروزی آن پدید آمده بود، نه این همه آگاهی از زبان‌های جهان و ریشه و ساختمان آنها فراهم شده بود، نه بستگی‌های زبان‌های گوناگون با یکدیگر تا این اندازه شناخته شده بود و نه دست‌بندی آنها چنین انجام گرفته بود. با این همه آنچه آنان بازشناخته و یاد کرده‌اند، ارزش بسیار دارد؛ زیرا هم از آگاهی دیرین دربارهٔ رابطهٔ کهن زبان عربی با برخی زبان‌های دیگر سخن می‌گوید، هم راهنما و پشتیبانی برای پژوهش‌های امروزی است (کیا، بی‌تا: ۹-۱۰). این دانشمندان معیارهایی را برای بازشناسی این گونه واژه‌ها ذکر کرده‌اند، از جمله شهاب‌الدین خفاجی در کتاب شفاء الغلیل، چند نمونه از این قاعده‌ها را ذکر می‌کند:

۱. حرف "ج" و "ق" در یک کلمه در زبان عربی جمع نمی‌شود، مگر اینکه مُعَرَّب یا حکایت صوتی باشد؛ مثال اول، کلمه "جَرْدَقَه" به معنای "قرص نان" است. مثال دوم، واژه "جَلْنَبِق" صدای درب است.

۲. حرف "ص" و "ج" در یک کلمه جمع نمی‌شود؛ مانند: صولجان.

۳. حرف "ن" با حرف "ر" که بعد از آن ذکر می‌شود، در یک کلمه جمع نمی‌شود؛ مانند: نرجس.

۴. حرف "ز" که بعد حرف "د" نوشته می‌شود، در یک کلمه در زبان عربی جمع نمی‌شود، مگر اینکه مُعَرَّب باشد؛ مانند: مهندز. (قینینی، ۱۹۹۱م: ۱۳۵)

نکته‌ای که در اینجا باید ذکر کرد، این است که عرب‌ها در تعریب به نقل واژه از زبان‌های دیگر به زبان خود اکتفا نکردند، بلکه واژه‌های دیگری را نیز از واژه‌های مُعَرَّب شده اشتقاق کردند (همان: ۱۵۰). مانند: "تاج" که فعل "تَوَجَّ" را نیز از آن مشتق کرده‌اند.

باتوجه به این نکاتی که ذکر شد، نگارندگان سعی دارند به کنکاش در الفاظ فارس وارد شده در دیوان ابن هانی بپردازد تا گوشه‌ای از تعاملات موجود در بین زبان پارسی و عربی بازشناخته شود.

## ۲. سؤال‌های پژوهش

الف: آیا واژه‌های فارسی به کار رفته در دیوان ابن هانی در مقایسه با دیگر شاعر از تنوع برخوردار است؟

ب: وامواژه‌های به کار رفته در دیوان این شاعر بیشتر در چه زمینه‌هایی است؟

**۱-۲. فرضیه پژوهش**

واماژه‌های فارسی دیوان ابن‌هانی، تکرار واژه‌های فارسی دیوان شعرای قبل از اوست و هیچ ابتکاری و نوآوری ندارد. همچنین، واژه‌های دخیل دیوان در زمینه‌های مختلف است. البته، با برتری نسبی واژه‌های مربوط به طبیعت و نظامی‌گری.

**۱-۳. پیشینه پژوهش**

وجود واژه‌های فارسی در دیوان شاعران عرب خود سند گویایی بر تعاملات ادب عربی و فارسی است، از این‌رو، پژوهشگران زیادی سعی کرده‌اند تا با استخراج این واژه‌ها از دیوان شاعران و ریشه‌یابی آنها بر این مدعا، مهر تأیید بزنند.

علاوه بر کتاب‌هایی که در مقدمه ذکر شد، مقالاتی نیز در مجلات داخلی و خارجی چاپ شده است؛ برای

نمونه:

۱. مجتبی مینوی در مقاله‌ای با عنوان "یکی از فارسیات ابونواس"
  ۲. باقر قربانی زرین در مقاله‌ای با عنوان "واژگان فارسی در اشعار ابوتمام طائی"
  ۳. فرامرز میرزایی در مقاله‌ای با عنوان "واماژه‌های دیوان بحتری"
  ۴. فرامرز میرزایی و مریم رحمتی ترکشوند در مقاله‌ای با عنوان "بررسی و تحلیل برخی از واماژه‌های دیوان ابونواس"
  ۵. آذرتاش آذرنوش در مقاله‌ای با عنوان "واماژه‌های فارسی در نَشوارُ الْمُحَاضِرَةِ تنوخی"
  ۶. احمد تفضلی در مقاله‌ای با عنوان "واماژه‌های ایرانی در زبان عربی"
- در کنار این پژوهش‌ها که در آن به بررسی واژگان فارسی در دیوان شاعری معین پرداخته شده است، محققانی نیز در مقالاتی مستقل به بررسی "مُعَرَّب" و تأثیر و تأثر بین دو ادب پرداخته‌اند، از جمله، محمد الهادی عیاد در مقاله‌ای با عنوان "جدلیّة التّأثیر و التّأثر فی الألسنة البشریة، العربیة و الفارسیة نموذجاً" و رشید عیوضی در مقاله‌ای با عنوان "درباره کلمات مُعَرَّب".
- با این پیش زمینه، نگارندگان سعی دارند تا قدمی هرچند کوچک در کشف رابطه‌های موجود بین ادب عربی و فارسی بردارند.

**۳. زندگینامه**

ابن‌هانی در سال ۳۲۰ یا ۳۲۶ در "سکون؟" یکی از روستاهای اشبیلیه به دنیا آمد (فروخ، ۱۹۸۴م: ۲۶۷) و در محیط سرشار از علم و ادب آنجا بزرگ شد (الفاخوری، ۱۳۸۳هـ: ۸۲۸) و در مراکز علم و ادب به یادگیری پرداخت. ابن‌هانی، ابتدا به مروانیان پیوست ولی به آنچه که می‌خواست، دست نیافت. به همین خاطر، عازم "مغرب" شد و به فاطمیان ملحق شد و به مدح آنها پرداخت. او همچنین به دیدار جعفر بن علی و برادرش، یحیی رفت و در طی قصایدی آنها را مدح کرد. اکثر ادباء او را جزو شعرای طبقه اول اندلس قرار می‌دهند و

این خود گواه جایگاه والای او در شعر است. اما در مورد مرگ او، گویند که در مسیر خود به "مصر" در "برقه" فوت کرده است و مورخان در مورد علت آن اتفاق نظر ندارند (فروخ، ۱۹۸۴م: ۲۶۷). بعد از این که خبر مرگ ابن‌هانی به المعز رسید، بسیار تأسف خورد و گفت: ما امید داشتیم که به وسیله ابن‌هانی بر شعرای شرق فخر بفروشیم اما تقدیر مانع این امر شد (ابن‌خلکان، ۱۹۷۷م: ۴۲۱).

#### ۴. نقش واژه‌ها در فرهنگ شعری شاعر

ابن‌هانی را باید شاعر عقیده و سیاست دانست که در تمام ساختار اشعارش یک هدف عمده را دنبال می‌کند و آن دفاع از عقاید شیعه اسماعیلیه و خلافت فاطمیان است. به همین خاطر در راه نیل به مقصود با موانع زیادی روبه‌رو است. از یک طرف امویان اندلس که جبهه مخالف فاطمیان را تشکیل می‌دادند، با تمام افراد وابسته به جناح فاطمیان برخورد سرسختانه‌ای می‌کردند. چنان‌که ابن‌هانی در اثر این فشارها مجبور به فرار از اندلس و رفتن به مصر شد. از طرف دیگر و از بُعد عقیدتی نیز، تمام فرقه‌های مذهبی مخالف اسماعیلیه با هرگونه اقدام تبلیغی مخالف عقایدشان، برخورد می‌کردند و در فضایی که فقه مالکی بر تمام امور جامعه مسلط بود، فضای آزاد دینی وجود نداشت، امکان هرگونه تبلیغ نیز وجود نداشت. به همین خاطر، ابن‌هانی که خود را مدافع شیعه اسماعیلیه و خلافت فاطمیان می‌دانست، ترک اندلس کرد و به دامن خلافت فاطمیان در مصر رفت تا آزادانه با زبان شعر از آنان و عقایدش دفاع کند. ابن‌هانی در فضای کلی اشعارش بیشتر از اسلوب استدلالی و اقتناعی برای قبولاندن عقاید و کلامش استفاده می‌کند و استدلال منطقی نیازمند دلایل و براهین محکم و قوی است. به همین خاطر، ابن‌هانی از تراش دینی که شامل آیات قرآن، داستان‌های قرآنی، شخصیت‌های دینی و ... می‌شود، استفاده می‌کند تا کلام و گفته‌اش لباسی از دین برتن کند و مقبول‌تر شود. از این‌رو، تمام واژه‌های شعری، سنگ‌بنای قصائد دینی و عقیدتی او را تشکیل می‌دهند. و واژه‌ها برای او ابزارند تا هدف؛ در میان این واژه‌ها، وامواژه‌های فارسی نیز قرار دارند، این واژه‌ها در کنار دیگر واژه‌ها، تأمین کننده، معنا و مفهومی هستند که شاعر قصد بیان کردن آن را دارد. و این مفهوم چیزی جز دفاع از فاطمیان و سرداران این خلافت نیست. چنانکه در ادامه نمونه‌های شعری که ارائه می‌شود، خود گویای این است که درصد بیشتر این واژه‌های فارسی دخیل نیز در قصائد مدحیه و عقیدتی این شاعر قرار دارد. جان کلام اینکه واژه‌های فارسی دیوان ابن‌هانی نشان‌دهنده آگاهی شاعر از فرهنگ فارسی نیست. بلکه با اخذ این واژه‌ها از دیوان دیگر شعرای عصر جاهلی، و عباسی، ساختار لفظی و معنایی قصائدش را کامل می‌کند.<sup>۱</sup>

#### ۵. وامواژه‌های فارسی

در این بخش، واژه‌های فارسی را که در دیوان شاعر به کار رفته است، ذکر می‌کنیم و ابیات شعری مربوط را نیز می‌آوریم و با استفاده از مصادری که در زمینه واژه‌های دخیل تألیف شده، به ریشه‌یابی کلمات می‌پردازیم:

۱. رج: رساله دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران: شرح و تحلیل جزء نخست دیوان ابن‌هانی الأندلسی با تکیه بر منابع قدیم و جدید؛ نگارش: دکترعلی صیادانی.

۱-۵. "سربال": مُعْرَبِ شلوار است (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۱۲۰). همه شاعران جاهلی این کلمه یا جمع آن سربایل و نیز سروال و سراویل و یا مشتقات فعلی آن چون سربَل، تَسْرِبَل را به کار برده‌اند. صیغه جمع آن (سربایل) دوبار در قرآن کریم مذکور است؛ به معنی پیراهن و فعل آن به معنی پیراهن پوشیدن است. همین اختلاف معنایی با شلوار فارسی، موجب شده که دوزی (در البسه، ترجمه هروی) آن را با شلوار فارسی هم ریشه نداند. اتفاقاً در آرامی نیز کلمه srbla به معنی تن پوش است. اما جفری (ص ۲۵۰) ملاحظه می‌کند که سریانی Šrbla مانند فارسی معنی شلوار دارد. او معتقد است که همه این کلمات از فارسی مأخوذند هرچند ممکن است عربی، کلمه را از آرامی وام گرفته باشد نه مستقیماً از فارسی (آذرنوش، ۱۳۷۳هـ: ۱۳۶) ادی شیر می‌گوید: این واژه، مُعْرَبِ "شروال" است و اصل کلمه سربال، مُرْکَب از دو کلمه؛ یعنی "سَر" به معنی بالا و "بال" به معنی قامت است (شیر، ۱۹۰۸م: ۸۸). معنای دوم این کلمه یعنی تن پوش مدّ نظر ابن-هانی است و نمونه‌های شعری موجود در دیوان گویای این مسأله است. چنان که در مرثیه ابراهیم بن جعفر بن-علی، برای نشان دادن ارزش والای شخصیت او به کینه‌ورزی روزگار اشاره می‌کند که چگونه اجازه رشد و شکوفایی نوجوانی را نداد که قدّ رعنائش در میان پیراهن و تن پوشش، حکایت از آینده درخشان او داشت:

مَاتَ مِنْ لَوْ عَاشَ فِي سِرْبَالِهِ      غَلَبَ النُّورُ عَلَيْهِ فَاتَّقَدَّ

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۲۱)

ترجمه: فرزندی که اگر زنده می‌ماند و بزرگ می‌شد، نور جمال و زیبایی بر وجود او چیره می‌شد (یعنی جمال او همه را شیفته می‌کرد)، رخت از این جهان به سوی سرای باقی بست.

یا در بیت ۲۰ قصیده «هَذَا أَمِينُ اللَّهِ»، بخش غزلی این قصیده، زودگذر بودن شب وصال را توصیف می‌کند، شبی که هلال ماه نیمی‌روشن و نیمی‌دیگر سیاه رنگ شده و شاعر این حال ماه را به حالت انسانی تشبیه کرده که تن پوش بر تن کرده است:

حَتَّى بَدَتْ وَ الْبَدْرُ فِي سِرْبَالِهَا      فَكَأَنَّهَا خَيْفَانَةٌ صَدْرَاءُ  
ثُمَّ انْتَحَى فِيهَا الصَّدِيعُ فَادْبَرَتْ      فَكَأَنَّهَا وَحْشِيَّةٌ عَفْرَاءُ<sup>۱</sup>

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۱)

ترجمه: درحالی که ماه شب چهارده در میان لباسش بود، آشکار شد، گویا اسب سریع و سینه سفیدی بود که به سرعت حرکت کرد، سپس سپیده صبح به سمت او رفت و شب از ترس به مانند آهوی وحشی خاکستری رنگ، پشت کرد و گریخت.

۲-۵. "سنابک": جمع سُنْبُك "خفاجی در شفاء الغلیل، (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۱۱۸) مُعْرَبِ بودن کلمه را تأیید کرده و جوایقی در المعرب من الکلام الأعجمی به مُعْرَب و فارسی بودن آن تصریح کرده و برای معانی مختلفی که این کلمه داراست، مثال آورده است (جوایقی، ۱۹۶۹م: ۲۲۵-۲۲۷). ادی شیر نیز این کلمه را

۱. الخيفانة: در اصل به معنای ملخ دارای نقش و نگار است؛ ناقة خيفانة: ماده شتر سریع و چابک؛ در سرعت تشبیه به ملخ شده است./

الصدراء: سینه سفید/ إنتحى فى الشئ: قصد آن چیز کرد./الصدیع: صبح / العفراء من الظباء التي تعلق بياضها، الحررة./

فارسی محض می‌داند و در توضیح آن می‌نویسد: این کلمه تصغیر سُنْب است و معنایش، نوک سم چهارپاست. به پا نیز اطلاق می‌شود و مشتق از سُنْبیدن به معنای حفر کردن و سوراخ کردن است (شیر، ۱۹۰۸:م:۹). این واژه در دیوان ابن هانی به مانند دیگر شعرا عیناً به همین معنا یعنی سُم اسب به کاررفته است:

تَبُو سَنَابِكُهُنَّ عَنِ الثَّرَى فَيَطَّانَ فِي خَدِّ الْعَزِيزِ الْأَصْعَرِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۶۱)

ترجمه: سُم این اسبها از خاک دوری می‌کند و بر چهره پادشاه متکبر گام می‌نهد.

۳-۵. "الجَمَان": خفاجی این واژه را مُعَرَّب می‌داند و بیتی از لیبید را به عنوان شاهد ذکر می‌کند (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۶۹):

تُضِيءُ فِي وَجْهِ الظَّلَامِ مُنِيرَةً كَجَمَانَةِ الْبَحْرِىِّ سَلَّ نِظَامُهَا

جوالبقی نیز این واژه را فارسی مُعَرَّب می‌داند و بیت لیبید را در ذیل آن ذکر می‌کند (جوالبقی، ۱۹۶۹:م:۱۶۳). اما ادی شیر اصل این کلمه را جَمَان به معنای چمنزار و سبزه‌زار می‌داند (شیر، ۱۹۰۸:م:۴۵). معنای این واژه در دیوان ابن هانی، تأیید کننده دیدگاه جوالبقی و خفاجی است و ابن هانی از این واژه، معنای مروارید سفید رنگ را را ایراد کرده است:

و عِنْدِي عَلَى نَائِي الْمَزَارِ وَ بُعْدِهِ قِصَائِدُ تَشْرَى كَالْجَمَانِ الْمُنْظَمِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۲۸)

ترجمه: و من با وجود این که در سرزمین دوری به سر می‌برم، قصائد زیبایی می‌سرایم که مانند مروارید به رشته کشیده شده، می‌درخشد.

۴-۵. "مَقَالِد": جمع مَقْلَد: به معنای کلید است. جوالبقی و سیوطی، آن را فارسی مُعَرَّب می‌دانند (السیوطی، ۱۹۸۸:م:۱۲۳) و خفاجی آن را لغتی در "اقلید" به معنای "کلید" می‌داند (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۲۰۷). این واژه در معنای کلید و در هردو صورت نوشتاری در اشعار ابن هانی به کاررفته است:

إِنَّ الَّذِي جَمَعَ الْعُلَى نَكَ كَلَّهَا أَلْقَى إِلَيْكَ مَقَالِدَ الشُّعْرَاءِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۹)

ترجمه: همان خداوندی که تمام کمالات را در وجود تو جمع کرده، کلیدهای شعرا [؛ یعنی کار تمام شاعران] را به تو واگذار کرده است [پس هرگونه که می‌خواهی میانشان حکم کن.]

إِنْ كَانَ لِلْجُودِ بَابٌ مُرْتَجٌّ غُلُقٌ فَأَنْتَ تَدْنِي إِلَيْهِ كُلَّ إِقْلِيدِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۹۵)

ترجمه: اگر دربی از جود و بخشش بسته و قفل باشد، تو باکلید [؛ یعنی با بخشش خود] آن را باز می‌کنی.

۵-۵. "مِسْكَ": ده‌ها بار در شعر جاهلی آمده است. اعشی دوازده بار آن را به کار برده و یک بار هم در قرآن کریم ذکر شده. ظاهراً شکل عربی، مستقیماً از پهلوی musk اخذ شده و نه از شکل‌های آرامی musqa و سریانی muska و یونانی mosxos (آذرنوش، ۱۳۷۴هـ: ۱۴۰) جوالبقی آن را فارسی مُعَرَّب می‌داند (جوالبقی،

۱۹۶۹م: ۳۷۳). ثعالبی نیز بر فارسی بودن واژه، صحنه می‌گذارد (ثعالبی، ۲۰۰۰م: ۳۴۰). سیوطی در کتاب "المزهر" بخشی با عنوان "المُعَرَّبُ الذی له اسم فی لغة العرب" را می‌آورد و در این بخش به شرح کلماتی می‌پردازد که در زبان عربی معادلی برای آن وجود دارد، ولی این واژه‌ها وارد زبان عربی شده و کاربرد آن شیوع یافته است؛ مانند: "مِسک" که معادل آن در زبان عربی، "مَشوم" است (السیوطی، بی‌تا: ۲۸۳). این امر نشانه تأثیرپذیری گسترده عرب‌ها از زبان فارسی و تمدن ایرانی است (المتجد، ۱۹۷۸م: ۲۰). این واژه با همین ساختار و با همین معنا و مدلول در شعر ابن‌هانی به کار رفته است:

و عَهْدِي بِهِ وَالْعَيْشُ مِثْلُ جِمَامِهِ      نَمِيرٌ بِمَاءِ الْوَرْدِ وَالْمِسْكُ مَقْطُوبٌ

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۵)

ترجمه: من منزل یار را در روزگاری که زندگی‌ام در آنجا سرشار از شادی و شیرینی مانند آب گوارای آمیخته با آب گل سرخ و مشک بود، به یاد می‌آورم.

۵-۶. "میادین": جمع میدان؛ جوالیقی این واژه را اعجمی و مُعَرَّب می‌داند (جوالیقی، ۱۹۶۹م: ۳۶۳). و ادی شیر آن را فارسی اصیل می‌داند و معتقد است از دو کلمه، یعنی "می" به معنای "شراب" و "دان" کلمه‌ای است که به اواخر کلمات ملحق می‌شود تا بر ظرفیت دلالت کند، تشکیل شده است و در ابتدا به میخانه اطلاق می‌شده است. بعد از آن، به مکانی که برای مسابقه اسب‌ها آماده می‌شد نیز میدان اطلاق کرده- اند (شیر، ۱۹۰۸م: ۱۴۸). این واژه به شکل مفرد و جمع در دیوان این شاعر به کار رفته است و تنها معنای دوم و مصطلح، یعنی محوطه سوارکاری، از این واژه برداشت شده است. برای نمونه، در قصیده «أَحْلَقُهُ لَهَوَاتُ أُمِّ مِيَادِينُ»، به توصیف انسان پُرخُور با اسلوبی طنزگونه می‌پردازد و دهان او را در وسعت چون یک محوطه بزرگی به تصویر می‌کشد که همه چیز را در گام خویش می‌کشد:

يَا لَيْتَ شِعْرِي إِذَا أَوْمَى إِلَيَّ فَمِهِ      أ أَحْلَقُهُ لَهَوَاتُ أُمِّ مِيَادِينُ

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۷۶)

ترجمه: ای کاش می‌دانستم، آن‌گاه که به دهان او اشاره می‌شود، آیا حلق او آسیاب است یا مانند میدان‌های گسترده است.

۵-۷. "جَهَنَّم": جوالیقی در مورد این واژه از ابن‌النباری دو نوع نقل قول می‌آورد: ۱. سخن یونس بن حبیب و بیشتر نحویان بر این است که جهنم نام آتشی است که خداوند با آن در قیامت عذاب می‌کند و اعجمی است و علت غیرمنصرف بودن آن دو چیز است: تعریف و غیر عربی بودن. ۲. گفته شده که این لفظ عربی است و تأنیث علت غیر منصرف بودن آن است (جوالیقی، ۱۹۶۹م: ۱۵۵)؛ اما سیوطی در کتاب المَهْدَب، دو نظر را مطرح می‌سازد: الف: بعضی‌ها گفته‌اند؛ این واژه، فارسی مُعَرَّب است. ب: گروهی دیگر می‌گویند: عبرانی است و مُعَرَّب "کهنام" است (السیوطی، ۱۹۸۸م: ۱۵۵). ابن‌هانی این واژه را در معنای اصلی آن به کار برده تا تصویری را که از دهان این انسان پُرخُور به تصویر می‌کشد، هولناک و فضیح جلوه دهد:

كَأَنَّهَا وَ حَبِيبُ الزَّادِ يُضْرِمُهَا      جَهَنَّمَ قُدْفَتُ فِيهَا الشَّيَاطِينُ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۷۶)

ترجمه: گویا جهنمی است که شیاطین در آتشش افکند می‌شوند و انسان پلید آن را شعله‌ور می‌سازد.  
**۸-۵. "عَسْكَرٌ":** خفاجی این واژه را مُعْرَبٌ "لشکر" می‌داند (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۱۵۳). ادی شیر ضمن تأیید نظر خفاجی، وجه دیگری را نیز بیان می‌کند و آن اینکه اصل کلمه یونانی است (شیر، ۱۹۰۸م: ۱۱۴). جوالبقی نیز، این کلمه را فارسی معرب می‌داند و به سخن ابن درید و ابن قتیبه استناد می‌کند (جوالبقی، ۱۹۶۹م: ۲۷۸). برای واژه لشکر در واژه‌نامه زبان عربی کلمات دیگری مانند: «الکَتِيبَةُ»، نیز وجود دارد که ابن هانی تمام این کلمات را در ساختار لفظی اشعارش به کار برده است و این امر گویای احاطه و اشراف این شاعر بر واژه‌ها و نوع کاربرد آنهاست. البته، چنان که پیشتر نیز ذکر شد این شاعر از تراش شعری عربی و از شعر شاعرانی چون عنتره، متنبی، بختری<sup>۱</sup> و ... اطلاع کامل داشته و خواه ناخواه از اشعار آنها و نوع به‌کارگیری الفاظ آنها تقلید می‌کرده است. به همین دلیل باید درصد عمده در کثرت به‌کارگیری این واژه‌های فارسی را به تقلید شعری داد. هرچند دیگر عوامل نیز دخیل است:

أَلَا هَكَذَا فَلْيُهْدِ مَنْ قَادَ عَسْكَرًا      وَأُورِدَ عَنْ رَأْيِ الْإِمَامِ وَأُصْدِرَا

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۴۰)

ترجمه: آری، فرمانده لشکر که بر اساس حکم پیشوای خود عمل می‌کند، باید این چنین هدیه دهد. اسم‌های پادشاهان ایرانی نیز در بخش‌های مختلف دیوان این شاعر به کار رفته است:

**۹-۵. از جمله، "بِزْدِجَرْدٍ":** به کسر جیم: مُعْرَبٌ بزدگرد که پدر بهرام گور است (کیا، بی‌تا: ۸۸). ابن هانی در شعر «تراش یحیی»، در توصیف شمشیر بُرَّانِ یحیی بن علی، جوهر شمشیر را در درخشان بودن به آب زلال و خود یحیی را در شجاعت و بی‌باکی به «رام» و «بِزْدِجَرْدٍ» تشبیه کرده است:

وَأَبْيَضٌ مِنْ غَيْرِ طَبْعِ الْهِنْدِ      يَجُولُ بَيْنَ حَدِّهِ وَالْحَدِّ  
 أَشْبَهُ بِالْمَاءِ مِنَ الْفَرِنْدِ      أَقْدَمُ مِنْ رَامٍ وَ يَزْدِجَرْدِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۲۹)

ترجمه: چه بسا شمشیری بُرَّانِ که همواره لبه‌اش مدافع حریم [اسلام و مسلمین هست] و جوهر این شمشیر چون آب زلال، درخشان و خود یحیی [در شجاعت] چون رام و بزدگرد است.

۱. حدود ۲۵۰۰ واژه فارسی به زبان عربی یافته که تعداد ۱۴۰ واژه آن، در دوره جاهلی و قرآنی‌اند و حدود ۲۰۰ واژه در زمان امویان و بقیه در دوره تمدن عباسی، قرن دوم و سوم و اندکی هم در قرن‌های بعد، وارد زبان عربی شد (میرزایی، ۱۳۹۲هـ: ۴۳). برای مشاهده میزان این مشابهت معنایی و لفظی اشعار ابن هانی با شعر عصر عباسی به این رساله مراجعه شود: اسماعیل الطائی، صفاف عدنان، (۱۴۲۶هـ-۲۰۰۵م)، شعر ابی الطیب المتنبی وابن هانیء الاندلسی تحلیل وموازنة، اشرف: دکتر عباس مصطفی محمد الصالحی، رسالهٔ دکتورا، جامعه بغداد.



۱۰-۵. "قُبَادُ": ساختار فارسی آن، قباد است و قباد بن فیروز پادشاه هجدهم ساسانیان است (المنجد، ۱۹۷۸م: ۶۴). مفهومی که ابن‌هانی در ابیات زیر به نظم کشیده، گویای این هست که شخصیت‌ها و پادشاهان ایرانی، در دید این شاعر از جلال و شکوه والایی برخوردار هستند. به عبارت مفهوم‌تر، اسامی پادشاهان ایرانی به کار رفته در دیوان این شاعر، معنا و مفهوم شکوه و قدرت را بازگو می‌کنند. همان‌طور که در بیت زیر تاج پادشاهی ممدوح خود را در زیبایی و شکوه به تاج پادشاه ایرانی، یعنی قباد تشبیه کرده است:

وَمُكَلَّلٌ بِالذَّرِّ مِنْ إِفْرَنْدِهِ فِيهِ أَكَالِيلٌ مِنَ الْفُلَاذِ  
مِمَّا اقْتَنَى الْمَلِكُ الْهَرَقْلُ فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى تَأْتَقَ فَوْقَ رَأْسِ قُبَادِ

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۳۰)

ترجمه: تاجی فولادین و مرصع شده با مروارید همانند تاج پادشاه روم، هرقل و نیز به همان زیبایی و درخشش تاج قباد، پادشاه ایرانی، بر سر دارد.

۱۱-۵. "بهرام جور": بهرام پنجم یا وهرام پنجم یا بهرام گور از ۴۲۱ تا سال ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود. وی به جای پدر، یزدگرد یکم، بر تخت نشست (<http://fa.wikipedia.org>).

مِنْ أَهْلِ بَهْرَامِ جُورٍ فِي مَنَاسِبِهِ مَا شِئَتْ مِنْ فَارَسِيٍّ تَوْبَهَارِيٍّ

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۷۹)

ترجمه: او از نسل بهرام‌گور و از خاندانی ایرانی‌الأصل هست و هرچه را که اراده کنی در درگاه او به دست آوری.

۱۲-۵. "کِسْرِي": جوایلی در توضیح این واژه، این‌گونه می‌نویسد: "کِسْرِي" فصیحتر از "کِسْرِي" است و اسم منسوبش، "کِسْرَوِي" به فتح کاف می‌شود. این کلمه، یک اسم عجمی است و اصل آن، "خسرو" است (جوایلی، ۱۹۶۹م: ۳۳۰). که در واقع نام دو تن از شاهان ساسانی بوده، اما در عربی بر همه شاهان ساسانی، و حتی گاه همه شاهان پیش از اسلام ایران اطلاق شده است (آذرنوش، ۱۳۷۴هـ: ۱۳۹).

خسرو انوشیروان در دیوان شاعر آمده است. همان‌طور که در بیت زیر نیز مشهود است. ابن‌هانی از نام پادشاهان ایرانی برای ایجاد مشابهت استفاده می‌کند و خلیفه فاطمی - معز - و سردارانش را به پادشاهان ایرانی تشبیه می‌کند و نوع ساختار تشبیه در دیوان این شاعر نشانگر این است که سلسله حکومت‌های ایرانی در نزد شاعر از شکوه و جلال برخوردار هست:

كِسْرِي شَهْنشَاهُ الَّذِي حَدَّثَهُ هَذَا، فَأَيْنَ تَظُنُّ مِنْهُ الْمَهْرِيَّا

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۴۲)

ترجمه: خسرو، شاه‌شاهان که آوازه‌اش را شنیده‌ای، این شخص (یعنی جعفر بن علی) است. پس گمان می‌کنی به کجای می‌توانی بگریزی.

۱. در اصل، شاهان شاه بوده که عرب‌ها در هنگام استفاده، الف آن را حذف کرده‌اند (السیوطی، بی‌تا: ۲۹۳)

۱۳-۵. "آل ساسان": ساسان نام پدر بابک و پدربزرگ اردشیر بابکان و موید نیایشگاه ناهید در استخر پارس بود. دودمان ساسانی از تبار او بودند و نام خود را از وی گرفتند. در سنگ‌نشته کعبه زرتشت از وی با نام ساسان‌خدای نام برده می‌شود. گفتنی است که ساسانیان در سال‌های پس از مرگ او، وی را به جایگاه ایزدان رسانده باشند، اگر چه واژه خدای در معنای سیاسی سرور و پیشوا را می‌رساند. در کارنامه اردشیر بابکان نیز چند خوابی که اردشیر دیده با نیایش ساسان در پیوند بوده‌است. همسر وی دختر یکی از پادشاهان سلسله زنگی بود که دینگ نام داشت و در منابع اسلامی به نام (رام‌بهشت) شناخته شده است. پسر او، بابک یا همان (پاپک) بود (<http://fa.wikipedia.org>).

نَحَيْتَ قَوَافِي الشَّعْرِ فَيْكَ فَمَا لَهَا لَمْ تَأْتِ مِنْ مَدْحِ الْمُلُوكِ الْأَوْجَبِ  
مِنْ آلِ سَاسَانَ مَنَارٍ لِلصَّبَا قَدْ بَتُّ أَسْأَلُ عَنْهُ أَنْفَاسَ الصَّبَا

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۴۵)

ترجمه: قصائدی را برای مدح تو برگزیدیم اما هیچ‌یک، آنچنان که باید و شاید حق مطلب را در مدح پادشاهان و امرا به جا نیاورد. او از دودمان ساسان و از ایران است و چون چراغی است در شب که من از او در مورد باد صبا جويا شدم.

اسامی گل‌های فارسی نیز به فراوانی در دیوان ابن‌هانی یافت می‌شود:

#### ۱۴-۵. گل نرجس (همان نرگس) و یاسمین:

ثَلَاثَةٌ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي مَجْلِسٍ إِلَّا لِمِثْلِكَ وَالْأَدِيبُ أَرِيبُ  
الْوَرْدُ فِي رَأْمِشْنَةَ مِنْ نَرْجِسٍ وَالْيَاسَمِينُ وَكُلُّهُنَّ غَرِيبُ  
فَاحْمَرَّ ذَا وَاصْفَرَّ ذَا وَابْيَضَّ ذَا فَبَدَّتْ دَلَائِلُ أَمْرُهُنَّ عَجِيبُ  
فَكَأَنَّ هَذَا عَاشِقٌ وَكَأَنَّ ذَا كَمَا مَعْشَقٌ وَكَأَنَّ ذَاكَ رَقِيبُ

(ابن‌هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۵۸)

ترجمه: این سه، تنها در مجلس تو که شاعر ماهری مثل من داری، فراهم می‌آید؛ گل محمدی سرخ در میان گل‌های آس، گل نرگس و گل یاسمین که هر سه شگفتناور و چشم‌نواز بودند. گل محمدی چون معشوق، سرخ؛ گل نرگس چون عاشق، زرد؛ و گل یاسمین چون نگهبانی، سفید است.

۱۵-۵. و یا در صفحه ۱۷۴ اسم جُنَّار (همان گلنار) را می‌آورد:

این کلمه مأخوذ از "گل ونار" به معنای گل (شکوفه درخت) انار است (ندا، ۱۹۹۱م: ۶۴):

۱. لغت: الأریب: ماهر، حاذق /الورد: گل محمدی /الرأمشنة: مورد کوهی / النرجس: گل نرگس که دارای شکوفه های زرد است. / الیاسمین: گلی که دارای شکوفه‌های سفید است.

وَلَيْلٍ بَتُّ أَسْقَاهَا سُلْفًا مُعْتَقَةً كَلَوْنَ الْجُنَّارِ<sup>۱</sup>

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۷۴)

ترجمه: چه بسا شبی را تا به صبح، شرابی ناب و خالص و سرخ رنگ به مانند سرخی گلنار نوشیدیم.

و یا در قصیده‌ای که در مدح جعفرین علی سروده، اسم گل بنفشه را به کار می‌برد:

۱۶-۵. "الْبِنْفَسَج": مُعْرَبٌ است و در شعر عصر جاهلی کمتر به کار رفته است (جوالیقی، ۱۹۶۹م: ۱۲۷).

خفاجی، اصل کلمه را "بنفشه" می‌داند (خفاجی، ۱۲۸۲هـ: ۴۵) و شکل پهلوی آن، vanafŠak است (آذرنوش، ۱۳۷۴هـ: ۱۳۰). ثعالبی در کتاب فقه اللغة و اسرار العربية، فهرست کاملی از اسم‌های گل‌ها، گیاهان و میوه‌ها و بسیاری از چیزهای دیگر را که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده، ذکر می‌کند. برای نمونه، اسم گل‌هایی که در این کتاب ذکر شده، به این ترتیب است: نرگس، بنفشه، نسرين، خیری، سوسن، مرزنجوش، یاسمین، گلنار (ثعالبی، ۲۰۰۰م: ۳۴۰):

## صَبَّغُوهُ لَوْنًا بِالشَّقِيقِ وَ بِالرَّحِي قِ وَ بِالْبِنْفَسَجِ وَ الْأَقَاحِي مُشْرَبًا

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۴۴)

ترجمه: و او را با رنگی آمیخته به رنگ گل سرخ و شراب ناب و گل بابونه، رنگ‌آمیزی کردند.

۱۷-۵. "سُرَادِق": خیمه از پارچه‌های پنبه‌ای، پرده‌هایی که جلوی چادر شاهان و امیران نصب می‌کردند.

لغت‌شناسان کلمات زیر را اصل آن دانسته‌اند: سرادار، سراطاق، سراچه، سراپرده (آذرنوش، ۱۳۷۴هـ: ۱۳۶). آرتور جفری، می‌گوید: سراپرده فارسی، صورتی است که واژه سرادق می‌بایست از آن گرفته شده باشد (جفری، ۱۳۸۶هـ: ۲۴۹). سیوطی در مورد این واژه سه نظر را مطرح می‌سازد: ۱. جوالیقی: فارسی و مُعْرَبٌ است و اصل کلمه، "سرادار" به معنی دهلیز است. ۲. گروهی دیگر گویند: درست این است که این واژه در فارسی، "سراپرده" است. ۳. راغب اصفهانی: فارسی مُعْرَبٌ است، و در زبان عربی، واژه‌ای مفرد که حرف سوم آن الف و دو حرف، بعد از آن آمده باشد، وجود ندارد (السیوطی، ۱۹۸۸م: ۷۱).

## فَكَاتَمَا ضَرْبَ السَّمَاءِ سُرَادِقًا بِالزَّابِ أَوْ رَفَعَ النُّجُومَ قَبَابًا

ترجمه: او در سرزمین زاب، کاخ‌های بلندی بنا کرد؛ گویا که آسمان را سراپرده‌ای برای آن قرار داده و ستاره‌ها را چون گنبد برافراشته است.

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۵۰)

۱۸-۵. "الإِيرِيز": هر چیز خالص، طلای ناب؛ اصل این واژه فارسی است و مرکب از دو کلمه؛ یعنی

"آب" و "ریز" است (شیر، ۱۹۰۸م: ۶).

## مُتَهَلَّلٌ وَ العُرْفُ مَا لَمْ تَجَلَّهُ بِالْبِشْرِ كَالإِيرِيزِ غَيْرَ مُخَلَّصِ

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۸۱)

۱. السُّلْفُ: شراب ناب / عَتَّقَ الخَمْرَ: شراب را گذاشت تا کهنه و مرغوب شد.

ترجمه: او با چهره‌ای شاد و خرسند بخشش می‌کند و تا زمانی که بخشش همراه با گشاده‌رویی نباشد، چون طلای ناخالص است.

۱۹-۵. "النَّسِيجُ الْخُسْرَوَانِي": لباس حریر ظریف؛ منسوب به خسرو پرویز، پادشاه ایران (جوایقی، ۱۹۶۹م: ۱۸۳). جمع خسرو در زبان فارسی، خُسروان است و اسم منسوب خُسروانی از شکل جمع ساخته شده است (المنجد، ۱۹۷۸م: ۲۷).

كَانَ الْهَزِيعَ الْآبْنُوسِيَّ لَوْنُهُ سَرَىٰ بِالنَّسِيجِ الْخُسْرَوَانِي مُلْتَقًا

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۲۰۹)

ترجمه: سیاهی شب که مانند رنگ درخت آبنوس بود با سپیدی صبح که مانند حریر خسروانی سفید بود، در آمیخت.

۲۰-۵. "سَوْدَنِيْقٌ": سُوْدَانِق، سَوْدَنِيْق، سَوْدَنِيْق، سَوْدَنِيْق، سَوْدَنِيْق، همه این واژه‌ها، فارسی مُعَرَّب و به معنای "شاهین" است. ابوعلی، اصل آن را "سَادَانِك" به معنای نصف در هم می‌داند و منظورش، ارزش شاهین یا اینکه مانند نصف باز است (جوایقی، ۱۹۶۹م: ۲۳۴-۲۳۵).

محمدعلی شوشتری در کتاب خود با عنوان "فرهنگ واژه‌های فارس در زبان عربی"، این کلمه را با سین مضمومه ضبط کرده و به معنای پرنده‌ای کوچک و سبزرنگ مانند طوطی می‌داند، برای رسایی مطلب نظر ایشان را مستقیماً نقل می‌کنیم:

"سَوْدَنِيْق: شکل فارسی این کلمه، سوزک است که در برهان قاطع به معنی سبز قبا ضبط گردیده است. در خوزستان، سوزک که شکل فصیح آن سبزک است به پرنده‌ای گفته می‌شود از گنجشک بزرگ‌تر و سبز که مانند طوطی است و برعکس سبز قبا صدای دلکشی دارد و آن نیز پرنده‌ای بجز باز است" (شوشتری، ۱۳۴۷هـ: ۳۷۷).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، این معنایی که از واژه ارائه داده‌اند، حداقل با معنایی که از این واژه در بیت ابن هانی برداشت می‌شود، همخوانی ندارد:

و الصُّبْحُ فِي سِرْبَالِهِ الْفَتِيْقِ يَرْمِي الدُّجَىٰ بِلِحْظِ سَوْدَنِيْقِ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۲۳۹)

ترجمه: [من پیوسته شراب خواهم نوشید] تا اینکه صبح چاک چاک لباس را به مانند شاهینی تصور کردم که به تاریکی چشم دوخته تا آن را شکار کند.

۲۱-۵. "تَاج": این کلمه در شعر جاهلی نیز به کار رفته و وجود آن، از سال ۲۳۸ میلادی در کتیبه امرؤالقیس، خود دلیل اعتبار و شهرت آن است (آذرنوش، ۱۳۷۴هـ: ۱۳۱).

النَّاسُ غَيْرُكُمْ الْعُرْقُوبُ فِي شَرَفٍ وَ أَنْتُمْ حَيْثُ حَلَّ النَّاجُ وَالْقُرْطُ

(ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۱۸۶)

ترجمه: تنها شما انسان‌های شریفی هستید و به وعده خود عمل می‌کنید و مردم دیگر، همه مانند عُقُوب خلف وعده می‌کنند و جایگاه والای شما چون محل قرار گرفتن تاج و گوشواره است.  
**۲۲-۵. "صَوْلَجَان":** فارسی مُعَرَّب و جمع آن، صوالجاست. اصل آن، چوگان است (کیا، ۱۳۵۲هـ: ۲۹). معیار مُعَرَّب بودن این واژه، این است که در زبان عربی، حرف صاد و جیم در یک کلمه جمع نمی‌شود (السیوطی، بی تا: ۲۷۰).

لِمَنْ صَوْلَجَانُ فَوْقَ خَدِّكَ عَابِثٌ وَمَنْ عَاقِدٌ فِي لَحْظِ طَرْفِكَ نَافِثٌ

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۶۱)

ترجمه: موهای بناگوش چوگان مانند، بر بالای گونه‌هایت، چه کسی را به بازی می‌گیرد و چه کسی، سحر و جادو را در چشمانت قرار داده که به هر کس نگاه می‌کنی، مسحور می‌سازد.  
**۲۳-۵. "أَنْك":** به معنای سُرَب است. در حدیث آمده: "مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَيْنَةٍ صَبَّ اللَّهُ الْأَنْكَ فِي أُذُنِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ" در مورد اصل این کلمه، نظرات مختلفی داده شده است؛ از جمله طویبا عنیسی، این واژه را عبرانی می‌داند و مار اغناطیوس افرام، کلمه را سریانی می‌داند و اصل آن را، "Onco" ذکر می‌کند (المنجد، ۱۹۷۸م: ۹۱)؛ اما ادی شیر، کلمه را با این ساختار، فارسی می‌داند (شیر، ۱۹۰۸م: ۱۲). این کلمه در بیت زیر دارای بارمعنایی منفی و نشانه ضعف و توخالی بودن هست. شاعر امویان را مورد خطاب قرار می‌دهد و با ریشخند می‌گوید که این شمشیری که در دست شما است، آهن پاره‌ای بیش نیست:

و لَاجِرْدُوا نَصَلًا تُخَافُ شِبَابَتُهُ وَ لَكِنَّ فُولاذًا غَدًا وَ هُوَ أَنْكٌ

(ابن‌هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۲۴۵)

ترجمه: و [بنی‌امیه] شمشیری که لبه آن مخوف باشد، در جنگ برنکشیده‌اند بلکه فولادی را برداشته‌اند که در دست آنها به سرب تبدیل می‌شود.  
 در انتها، واژه‌های فارسی دیگری را که در دیوان ابن‌هانی به‌کاررفته و در این مقاله، مجال بحث و بررسی آنها نبود، می‌آوریم:

۱. ترجمه: هرکس به صدای زن آوازخوان گوش دهد، خداوند در روز قیامت در دو گوشش سُرَب خواهد ریخت.

شماره بیت	شماره صفحه	عنوان قصیده	معنای واژه	واژه فارسی
۱۸	۳۷۷	أَخْلَقُهُ لَهَوَاتُ أُمِّ مَيَادِينُ؟	ترخون (نوعی گیاه)	طَرْحُونُ
۲۹	۴۳	إِنَّا وَ بَكَرًا فِي الْوَعَى	دایه (پرستار کودک)	دَايَةٌ
۱۲	۳۷۷	أَخْلَقُهُ لَهَوَاتُ أُمِّ مَيَادِينُ؟	هاون	هاوون
۵۶	۳۷۳	لَا تَبْعِدَنَّ عَصَابَةَ شَيْبَعِيَّةَ	ستاره کیوان	کیوان
۵	۳۶۱	تُسَلِّي الْمُحِبُّ عَنِ الْخَبِيبِ	شاپور	سایور

### نتیجه گیری

ابن هانی در بخش‌های مختلف اشعارش، واژه‌های فارسی زیادی را به کار می‌برد؛ نوع به کارگیری این واژگان به این شکل است که شاعر از مشتقات مختلف یک واژه فارسی، در دیوانش استفاده کرده‌است؛ برای مثال، هم از واژه "سربال" استفاده کرده و هم از جمع آن، سربایل. یا واژه "مقالد" و "اقلید". همچنین، اسم‌های پادشاهان ایرانی، از جمله یزدجرد، قباد و خسرو انوشیروان، و اسامی گل‌های فارسی مانند گل نرجس (همان نرگس)، یاسمین، جُنَّار (همان گلنار)، بنفشه را به کار می‌برد. البته واژه‌های فارسی به کار رفته، محدود به حیطه خاصی نیست، بلکه در زمینه‌های مختلف است. اما اگر دقیق‌تر تقسیم‌بندی کنیم، غلبه با واژه‌های فارسی مختص به طبیعت و بُعد نظامی است. علاوه بر این، اکثر واژه‌های فارسی به کار رفته در دیوان ابن هانی، در دیوان شاعران شرق جهان عرب، از جمله ابوتمام، نیز وارد شده است؛ مانند: مسک، سربال، تاج، و پژوهش‌های انجام شده در دیوان این شعراء نشان دهند این تشابهات است. همچنین، نمونه‌های شعری ارائه شده در این پژوهش نشان‌دهنده این است که در قصایدی که در مدح جعفر بن علی و برادرش، یحیی؛ دو سردار ایرانی سروده شده، واژه‌های فارسی، بیشتری به کار رفته است.

### منابع

- آذرشب، محمدعلی (۱۳۸۷هـ)، الأدب العربی فی الأندلس، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴هـ)، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ابن خلکان (۱۹۷۷م)، وفيات الأعیان، بیروت، دارصادر.
- ابن هانی الأندلسی (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان، بیروت، داربیروت.
- اسماعیل الطائی، صفاف عدنان (۱۴۲۶هـ - ۲۰۰۵م)، شعر أبی الطیب المتنبی وابن هانیء الأندلسی تحلیل وموازنة، اشرف: دکتر عباس مصطفی محمد الصالحی، رساله دکتورا، جامعه بغداد.

۱. شاپور یکم و تلفظ: شَهْپَهْر: شاهنشاه دوم ساسانی (حک ۲۳۰ - ۲۷۰ م) و نویسنده کتیبه‌های صخره‌ای متعدداست. در سکه‌های اردشیر، تصویر شاپور، به‌عنوان نایب‌السلطنه، درج شده‌است. وی از شاهان بزرگ ساسانی محسوب می‌شود. او بیشاپور کارزون را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد (<http://fa.wikipedia.org>).

- ثعالبی، أبو منصور (۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م)، فقه اللغة و اسرار العربية، تحقیق: یاسین ایوبی، چاپ دوم، المكتبة العصرية.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۸هـ)، وام‌واژه‌های ایرانی در زبان عربی، کتاب ماه ادبیات، شماره ۲۷
- جفری، آرتور (۱۳۸۶هـ)، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس.
- جوالیقی، أبو منصور (۱۳۸۹هـ - ۱۹۶۹م)، المُعَرَّب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم، تحقیق: أحمد محمد شاکر، چاپ دوم، دار الکتب.
- الخفاجی، شهاب‌الدین أحمد (۱۲۸۲هـ)، شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل، تصحیح: نصر الهورینی و مصطفی وهبی، المطبعة الوهیبیة.
- رحمتی ترکشوند، مریم؛ میرزایی، فرامرز (۱۳۹۲هـ)، وام‌واژه‌های فارسی دیوان بحتری، نشریه پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی، سال سوم، شماره ۵.
- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م)، المُهَدَّب فیما وقع فی القرآن من المُعَرَّب، شرح: سمیر حسین حَلَبی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (بی‌تا)، المزهر فی علوم اللغة وانواعها، شرح: محمد احمد جاد المولی بک و محمد ابوالفضل ابراهیم وعلی محمد البجاوی، چاپ سوم، دارالتراث، جلد اول.
- شوشتری، محمد علی (۱۳۴۷هـ)، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- شیر، ادی (۱۹۰۸م)، الألفاظ الفارسیة المعرَّبة، بیروت، المطبعة الكاثولیکية.
- عطیة، رشید (۱۹۴۴م)، معجم عطیة فی العامی و الدخیل، دارالطباعة و النشر العربیة.
- علی، زاهد (۱۳۵۲هـ)، تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن‌هانی الأندلسی المغربی، مطبعة المعارف.
- الفاخوری، حنا، (۱۳۸۳هـ)، تاریخ الادب العربی، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس.
- فروخ، عمر (۱۹۸۴م)، تاریخ الادب العربی، چاپ دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، جلد چهارم.
- قنینی، حامد صادق (۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۱م)، دراسات فی تأسیل المعرَّبات و المصطلح، چاپ اول، بیروت، دارالجیل.
- کیا، صادق (۱۳۵۲هـ)، واژه‌های معرَّب در صراح، انتشارات فرهنگستان زبان ایران.
- کیا، صادق (بی‌تا)، واژه‌های معرَّب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع، انتشارات فرهنگستان زبان ایران.
- المنجد، صلاح‌الدین (۱۳۸۹هـ - ۱۹۷۸م)، المفصل فی الألفاظ الفارسیة المعرَّبة، فی الشعر الجاهلی و القرآن الکریم و الحدیث النبوی و الشعر الأموی، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- میرزایی، فرامرز؛ مریم رحمتی ترکشوند، (۱۳۸۹هـ)، بررسی و تحلیل برخی از وام‌واژه‌های فارسی دیوان ابونواس فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)، سال دوم، دوره جدید، شماره دوم.
- ندا، طه، (۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۱م)، الأدب المُقارن، دارالنهضة العربیة.